

رضا معتمدی

وکیل پایه یک دادگستری

## سرشت حقوق بشر\*

واژه «حقوق بشر» که در برگیرنده مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌های گوناگون است که به نظر بسیاری از اندیشمندان باید در سراسر جهان مورد پذیرش قرار گیرد و به عنوان یکی از شرایط اساسی برخورداری مردم از زندگی متکی به حرمت و حیثیت انسانی به حساب آید. هواداران حقوق بشر از آن به عنوان حقی ذاتی و انتقال ناپذیر و همگانی نام می‌برند. ذاتی به این معنا که حق مسلم همه بشر است و در این مفهوم همه مردم صرفاً به لحاظ انسان بودن خود از آن برخوردار هستند و به همین لحاظ نه بخشیدنی است و نه می‌توان آن را به کسی اعطا کرد. انتقال ناپذیر بدین معنا که مردم نمی‌توانند این حق را از خود سلب کنند و یا تن به اسقاط آن بدهند. همگانی است بدین معنا که تنها برای «افراد» «شهروندان» یا «اقلیت‌های قومی» کاربرد ندارد بلکه برای کلیه مردم صرف نظر از تابعیت، وضعیت، جنس و نژاد قابل اعمال است. از نظر حقوق بین‌الملل معاصر می‌توان مفهوم حقوق بشر را به نحو دقیق‌تری به عنوان حقوق و آزادی‌های بنیادین\*\* تعریف کرد که با تأیید و شناخت آن از طرف دولت‌ها، خواه از طریق عرف و یا معاهده الزام آور هر چند در تئوری و نه همواره در عمل به عنوان یک حق ذاتی همگانی مطرح شده است.

در بعضی از اولین مجموعه‌های قوانین مکتوب بازمانده از دوران بابلی‌های

\* - ترجمه از منابع خارجی.

باستان\* که در آنها از کمک به مستمندان و محرومان یاد شده است و در متون هندی و بودایی که شرایط انسانی را کانون توجه خود قرار داده‌اند و در کیش کنفوسیوس که به مفاهیمی هم چون فضیلت انسانی و غم خواری تأکید گردیده و نیز در سنت حقوق طبیعی غرب بعضی از نیازهای اساسی هم چون فضیلت انسانی تلویحاً به رسمیت شناخته شده است. در سراسر ادوار مناسبات انسانی همین که بعضی اصول همواره مورد انتقاد بوده و برخی ضوابط عام رفتاری مورد وثوق همگان قرار گرفته خود مبین به رسمیت شناختن این حقوق است.

با یک بررسی تاریخی در خصوص نظریه و عمل حقوق بشر به خوبی می‌توان ابعاد مختلف مفهوم حقوق بشر را تبیین کرد. هر چند با توجه به سرچشمه‌های تاریخی حقوق بشر، بسیاری از مبانی این نظریه معطوف به تجربه کشورهای غربی است لکن این گونه به این معنا نیست که مفهوم حقوق بشر با دیدگاه‌های مربوط به منزلت انسانی کشورهای غیر غربی ارتباط ندارد. از سال ۱۹۴۵ به بعد مفهوم حقوق بشر همواره به عنوان یک اصل اساسی حقوق بین‌الملل و نیز به عنوان یک موضوع موجه و بر حق در مباحثات دول در سراسر جهان مطرح گردیده و مورد پذیرش قرار گرفته است.

با این وجود بسیاری از تلاش‌ها مرسوم نقش حساس و پیشتازی است که سازمان ملل متحد در رشد و پرورش فلسفه و تجربه حقوق بشر در بین ملل عضو ایفا کرده است. با این وجود آن مفهوم تأثیرگذاری که معتقد است ابنا‌ی بشر تنها به دلیل انسانیتشان حق برخورداری از بعضی از حقوق اساسی و انتقال‌ناپذیر و امتیازات و حمایت‌ها را دارا هستند، تفکری است که کم و بیش در کلیه جوامع وجود داشته است. این تفکر در زمینه فلسفه سیاسی غرب با تأکیدی که فلسفه کلاسیک یونان بر اهمیت بررسی فرد و به ویژه نقش وی در اداره امور جامعه مدنی «پولیس»<sup>##</sup> داشت مطرح گردیده بود. همین امر بعدها به عنوان پیش در آمدی برای بحث فلسفی درباره «حقوق انسان»<sup>###</sup> گردید. بحثی

\* شایسته بود نویسنده در این قسمت به «منشور آزادی» معروف که از طرف کوروش کبیر هنگام فتح بابل آشور صادر شده و در آن حقوق اقلیت‌ها و اقوام و آزادی دین‌ورزی هر یک از پیروان ادیان مورد تأیید قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است اشاره می‌کرد.

## - Polis

### - Right of man

که از آن زمان تاکنون در سرتاسر تاریخ غرب ادامه یافته است. حتی در زمان افلاطون و سقراط نیز این موضوع به نحوی با مفاهیمی همچون حقوق طبیعی و ایده آلیزم مربوط می شد. بعدها بر اساس همین عقاید چنین استدلال شد که ورای دنیای واقعی قوانین و مقررات اعلامی (یا همان قوانین موضوعه) از طرف شاهان و امپراطوران، حقوق طبیعی و تغییر ناپذیری وجود دارد که همه اینای بشر از آن برخوردارند و کلیه مقررات باید بر اساس آن سنجیده شود. این نظرات بعدها از طرف فلاسفه رواقی\* و سپس متفکران مسیحی ای هم چون سنت آگوستین برگرفته و شرح و بسط یافت.

در قرون بعد مبارزه ناشی از تضاد حقوق ویژه شخص پادشاه\*\* و حقوق رعایا\*\*\* به گسترش حقوق اساسی مدنی منجر شد. به طور مثال در انگلستان این حقوق ابتدا در سال ۱۲۱۵ از طریق فرمان کبیر و اصول حقوقی عرفی\*\*\*\* در مورد «ادارسی عادلانه»\*\*\*\*\* و «فرمان احضاریه به دادگاه»\*\*\*\*\* مورد حمایت قرار گرفت. چنین عقایدی نهایتاً در سال ۱۶۸۹ در «منشور حقوق»\*\*\*\*\* که با نام جان لاک فیلسوف انگلیسی عجین شده است به روشنی بیان گردید. به هر حال در نیمه دوم قرن نوزدهم به ویژه در عصر روشنگری\*\*\*\*\* است که ما شاهد اقبال و تعهد فزاینده\*\*\*\*\* جوامع اروپایی نسبت به مفهوم حقوق بشر هستیم. طرفداران حقوق بشر با استفاده از مفاهیم سیاسی نظیر «حقوق ملل»\*\*\*\*\* که توسط گروسیوس\*\*\*\*\* حقوقدان هلندی برای اثبات عرفی کردن\*\*\*\*\* حقوق طبیعی مطرح گردیده و

# - Stoic

##- The Crown

###- Subjects

####- Common Law

#####- Duc process

#####- Writ of Habeas corpus

#####- Bill of rights

#####- Age of Enlightenment

##### - commitment

#####- Law of nations

#####- Grotius

#####- Secularization

هم چنین قرارداد اجتماعی\* روسو\*\* و نیز مفهوم تفکیک قوای متسکیو\*\*\* و نیز نوشته‌های لاک\*\*\*\* برای انعکاس و حمایت از این اندیشه‌های فلسفی در جوامع خودشان در سطح تجربی و عملی تلاش و مبارزه فراوان کرده‌اند. این جنبش به نوبه خود در اواخر سال ۱۷۰۰ میلادی هم برای حکومت پادشاهی فرانسه و هم برای مستعمرات بریتانیایی آمریکای شمالی\*\*\*\*\* نتایجی انقلابی به همراه آنچه در این دوره ویژه از تاریخ فلسفه سیاسی غرب از بیشترین اهمیت برخوردار بود همانا اندیشه‌های مربوط به حقوق انسان بود که نهایتاً منجر به اعلام رسمی قوانینی شد که بعدها تأثیر خود را در قوانین اساسی دولت‌های انقلابی تازه تأسیس نشان داد. در اعلامیه استقلال\*\*\*\*\* سال ۱۷۷۶ آمریکا جملات مشهور ذیل را می‌توان یافت:

از نظر ما این که کلیه انسان‌ها مساوی آفریده می‌شوند و آفریننده حقوق انتقال ناپذیری از جمله حق زندگی، آزادی و طلب شادی به آنها اعطاء می‌کند، امری بدیهی است. هم چنین ماده اول اعلامیه حقوق بشر و شهروندی\*\*\*\*\* ۱۷۸۹ فرانسه حاوی چنین گرایشاتی است آنجا که می‌گوید:

ابنای بشر آزاد به دنیا می‌آیند، آزاد زندگی می‌کنند و از حقوق مساوی برخوردارند. هم اعلامیه ۱۷۷۶ استقلال آمریکا و هم اعلامیه ۱۷۸۹ فرانسه نشانگر گام‌های مهمی در تکامل تاریخی تفکر درباره حقوق بشر است چرا که این هر دو اعلامیه منعکس کننده تلاش‌های منظمی است که برای پاس داشت حقوق بشر به مثابه عنصر بنیادین و اصول رهنمای ملت‌های تازه متشکل شده، انجام شده است. این آرمان‌ها که تا

#- Social contract

##- Rousseau

###- Montesquieu

####- Locke

#####- British colonies

#####- Declaration of independence

#####- Declaration of the rights of man and the citizen

حد زیادی از تجربه مبارزه افراد علیه مقررات استبدادی قوانین خودسرانه\* ملهم می‌گردید در پی آن بود که به شهروندان چنان «آزادی‌های اساسی» بدهد که به تواند به عنوان تضمینی محکم در مقابل اعمال خودسرانه قدرت دولت‌های آنها به حساب آید. با این وجود علیرغم بسط و توضیح چنین اندیشه‌هایی درباره حقوق بشر تا این تاریخ هنوز این اندیشه‌ها جنبه‌ی جهان‌شمول\*\* نداشت بلکه صرفاً در مورد شهروندان دولت‌هایی اعمال می‌شد که خود خواهان اعلان و رعایت آن بودند و هنوز بعضی از گروه‌ها همانند بردگان، زندانیان جنگی و مردم بی‌دولت\*\*\* را شامل نمی‌شد. در مراودات بین‌المللی اندیشه حاکم اصل حاکمیت ملی\*\*\*\* بود که براساس مفروضات مربوطه چنین می‌انگاشت که دولت‌ها می‌توانند بدون ترس از مداخله خارجی هر طور که بخواهند با شهروندان خود رفتار کنند.

بعد از جنگ اول جهانی با تأسیس جامعه ملل\*\*\*\*\* حقوق بشر در حوزه بین‌المللی از گسترش بیشتری برخوردار شد. معهدا در میثاق جامعه ملل از حقوق بشر به صراحت یاد نشده بود و این خود سازمان بود در پیگیری و حمایت از حقوق مردم در دو زمینه مختلف یعنی حمایت از حقوق اقلیت‌ها و حقوق ساکنین مستعمرات قدرت‌های مقهور در جنگ، فعال بود. شرط پذیرش دولت‌هایی که اقلیت‌های قومی داشتند در جامعه ملل امضاء معاهدات حمایت از اقلیت‌های قومی و دیگر تضمین‌هایی از این دست بود. این حقوق از طریق اعضای جامعه قابل اجرا بود. همین طور نیاز به حمایت از ساکنین مستعمرات به ابداع «نظام قیمومت جامعه»\*\*\*\*\* انجامید که بر این تفکر بنا شده بود که رفاه و توسعه مردم مستعمرات زمینه ساز تشکیل بنیاد مقدس تمدن خواهد بود.

از دیگر زمینه‌های مهم حقوق بشر که جامعه ملل در آن فعال بود حمایت از حقوق کارگران از جمله دستیابی به هدف «شرایط انسانی و عادلانه کار برای مردان، زنان و

#- Arbitrary

##- Universal

###- Stateless

#### - National Sovereignty

#####- League of nations

#####- League,s mandate system

کودکان» بود که صراحتاً در میثاق جامعه گنجانده شد. این هدف ویژه از طریق سازمان بین‌المللی کار که در سال ۱۹۱۹ تأسیس گردید به اجرا درآمد. سازمان بین‌المللی کار\* از آن زمان تاکنون در توسعه و مراقبت از رعایت انطباق موازین بین‌المللی کار بسیار مؤثر بوده است.

هراس و انزجار ناشی از جنگ جهانی دوم به زایش و شناخت جنبش حقوق بشر مدرن به عنوان سنگ بنای نظم بین‌المللی جدید بعد از جنگ انجامید. اعلامیه پرزیدنت رزولت در ۱۹۴۱ درباره چهار آزادی\*\* (آزادی سخن و بیان، آزادی عقیده، آزادی رهایی از ترس، آزادی رهایی از فقر) به عنوان مجموعه موازینی با کاربرد همگانی برای این جنبش زمینه‌ی کاری مهمی فراهم آورد. ولی این تشکیل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ و تهیه و تنظیم منشور ملل متحد بود که راه را برای ورود به دوران جدیدی از علاقه و تعهد بین‌المللی نسبت به حقوق بشر بازگشود. در دومین پاراگراف مقدمه منشور سازمان ملل متحد، این تعهد در عزم قاطع اعضاء بدین صورت منعکس شده است:

با تأکید مجدد اعتقاد به حقوق اساسی بشر، به منزلت و شأن انبای بشر، به حقوق برابر زنان و مردان و ملل بزرگ و کوچک...

تغییر عمده‌ای که می‌توان در تفکر مستتر در منشور ملل متحد در مقایسه با میثاق جامعه یافت تأکیدی است که منشور بر جهان شمول و همگانی بودن حقوق مردم دارد نه این که فقط بر گروه‌های خاص نظیر اقلیت‌ها یا ساکنین مستعمرات. به طور مثال ماده اول منشور سازمان ملل به بیان اهداف سازمان ملل می‌پردازد و از جمله چنین می‌گوید:

۱ (۲) - بسط مناسبات دوستانه بین دولت‌ها و بر مبنای احترام به اصل حقوق برابر و خودمختاری مردم، و اتخاذ دیگر اقدامات مناسب برای تقویت صلح جهانی.

۱ (۳) - تحقق همکاری بین‌المللی در حل و فصل مشکلات بین‌المللی اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و یا بشر دوستانه و تحقق این همکاری در جهت ارتقاء و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون هیچ‌گونه تبعیض نسبت به نژاد، جنس، زبان یا مذهب.

این اندیشه که موازین حقوق بشر با کاربرد جهانی در حقوق و رویه بین‌الملل به عنوان یک واقعیت اساسی وجود دارد و رعایت آن برای تمام حکومت‌ها الزامی است پیامدهای بسیار گسترده داشت. از این پس دولت‌ها نمی‌توانستند پشت این دفاع سنگر بگیرند که تجاوز به حقوق بشر امری داخلی است چرا که اکنون دیگر حقوق بشر به مثابه یک موضوع مشروع و مورد علاقه بین‌المللی پایه‌های خود را محکم کرده است.

بعد از جنگ بین‌المللی دوم سنگ بنای حقوق بشر از اعلامیه جهانی حقوق بشر بود که در تاریخ دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ تصویب شد و بعدها نیز همین روز به عنوان روز جهانی حقوق بشر برگزیده شد. اعلامیه جهانی هر چند از لحاظ حقوقی بی‌مانی الزام‌آور نیست مع‌هذا مجموعه‌ای از موازین بین‌المللی شناخته شده ایجاد کرده که برای کلیه اشخاص بدون هیچ قید و شرطی کاربری دارد.

مفاد این اعلامیه در آن بخش که هم چون منشور جهان‌گستر حقوق جلوه می‌کند واقعاً بی‌همانند است، منشوری که این حقوق و آزادی‌های اساسی و جهانی را به رسمیت می‌شناسد و آنها را فراتر از عوامل ملی، مذهبی، فرهنگی و ایده‌ئولوژیکی به حساب می‌آورد. به همین لحاظ است که این اعلامیه به مثابه اساسی‌ترین بیان موازین حقوق بشر بین‌المللی محسوب می‌گردد.

اعلامیه جهانی مبانی لازم را برای «میثاق بین‌المللی درباره حقوق سیاسی و مدنی»<sup>#</sup> و «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی»<sup>##</sup> و سایر موازین بین‌المللی حقوق بشری فراهم کرد که به نوبه خود از رشد و گسترش فراوان برخوردار گردیده است.

در سال ۱۹۹۳ کنفرانس جهانی وین درباره حقوق بشر که با شرکت ۱۷۱ کشور تشکیل شد با تصویب اعلامیه وین و برنامه عمل<sup>###</sup> عملاً به اعتبار دایم و جهان شمولی آن از طرف جامعه بین‌المللی مهر تأیید گذاشت.

همان طور که در فصل بعد خواهیم دید نقش سازمان ملل را در دوران بعد از جنگ

#- The international covenant on Civil and political rights (ICESCR)

##- The international covenant of Economic, social and cultural rights (ICESCR)

###- Vienna Declaration and Programs of Action

در تأمین و پیش‌برد حقوق بشر نمی‌توان دست کم گرفت. سازمان ملل برای پیش‌برد حقوق بشر هم از طریق نقشی که در تدوین اسناد حقوق بشر ایفاء کرده و هم از طریق توجه مداومی که به موقعیت‌های حقوق بشری در سرتاسر جهان مبذول داشته است، زمان، منابع و کوشش‌های قابل توجهی مصروف کرده است.

### شاخصه‌هایی چند از تجربه حقوق بشر معاصر

#### اول - حقوق بشر نسل اول، دوم و سوم

حقوق اعلام شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر\* را اغلب از نظر مقوله‌های حقوقی به دو بخش موضوعی تقسیم می‌کنند: حقوق مدنی و سیاسی مندرج در ۱ و ۲. حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مندرج در ۲۲ تا ۲۸. این دو بخش موضوعی در دو میثاق جداگانه گنجانده شده است، یکی میثاق بین‌المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی\*\* و دیگری میثاق بین‌المللی درباره حقوق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی\*\*\*. از این سه سند اغلب به عنوان اعلامیه بین‌المللی حقوق بشر\*\*\*\* نام برده می‌شود.

از نظر تاریخی، حقوق مدنی و سیاسی حقوقی هستند که کل فلسفه حقوق بشر در بستر آن رشد کرده و همواره فرد را در مقابل اعمال خودسرانه قدرت دولت مورد حمایت قرار داده است. اغلب این حقوق را «حقوق نسل اول» می‌نامند. درباره این حقوق یک ادعای مشترک وجود دارد و آن این است که این حقوق جنبه «سلبی» دارد بدین معنا که ضروری است دولت از انجام بعضی اعمال در مقابل فرد خودداری کند تا فرد قادر باشد در حد قابل قبولی از آزادی بر جای مانده برای رسیدن به شادی‌ها و سعادت خود استفاده کند. البته می‌توان گفت این موضوع در اصل درست است ولی دولت‌ها اغلب مکلف به انجام بسیاری از «اعمال مثبت» نظیر تربیت پلیس و قوه قضاییه و یا تأسیس نهادهای مناسب برای حفظ و تأمین حقوق مدنی و سیاسی نیز هستند. مقوله

#- UDHR

##- ICCPR

###- ICESCR

####- International Bill of Human rights



حقوق مدنی اغلب برای پوشش حقوقی در نظر گرفته می‌شود که در مواد ۱ الی ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر مشتمل بر «حقوق تام مادی»<sup>\*</sup> نظیر حق حیات و حمایت در مقابل شکنجه و دادرسی عادلانه و برخورداری از دادگاه عادلانه، اصل برائت و حق تقدیم شکایت می‌باشد.

حقوق سیاسی شامل آزادی بیان، آزادی اجتماعات و انجمن‌ها و حق دادن رأی مخفی در یک انتخابات آزاد و بی‌تقلب است. نگاه کنید به مواد ۱۹ الی ۲۱ از اعلامیه جهانی و مواد ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۵ از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.

حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در برگیرنده حقوقی است که با امور مادی، اجتماعی و رفاه فرهنگی مردم ارتباط دارد و در اصل در مواد ۲۲ الی ۲۸ از اعلامیه جهانی گنجانده شده است. از این حقوق اغلب به عنوان «ایجابی»<sup>\*\*</sup> یا «توزیعی»<sup>\*\*\*</sup> نام برده می‌شود چرا که برای تأمین و تهیه و تدارک کالاها و خدمات اجتماعی نظیر مسکن، لباس، غذا، آموزش و تأمین اجتماعی و برای برخورداری کلیه اشخاص از این حقوق به پاسخ و عکس‌العمل فعال دولت نیاز دارد. هر چند اغلب این حقوق را به عنوان حقوق نسل دوم نام‌گذاری با این حال این نام‌گذاری ممکن است بی‌مسمما باشد، زیرا بعضی از اولین مفاهیم حقوق بشر که از نظر بین‌المللی مورد شناسایی قرار گرفته (کنوانسیون برن و به ویژه سازمان بین‌المللی کار ILO) در واقع واجد جنبه‌های اجتماعی بودند.

در سال‌های اخیر «نسل سوم» حقوق بشر هواداران متعددی پیدا کرده است که به آنها حقوق گروهی یا حقوق هم‌بستگی نیز می‌گویند. از نمونه‌های این گونه حقوق می‌توان از حق صلح و برخورداری از محیط زیست سالم نام برد. معهذرا روشن نیست که چنین حقوقی به تواند در حقوق بین‌الملل جایگاهی برای خود داشته باشد و یا به تواند به عنوان بخشی از رژیم حقوق بشر معاصر به حساب آید. در واقع وقتی که چنین اصولی مطرح می‌شوند باید دقیقاً این مسایل را مورد توجه قرار داد چون ممکن است این گونه حقوق فی‌نفسه اهداف قابل‌تحسینی داشته باشند لکن نباید آنها را به مثابه حقوقی در

#- Physical integrity rights

##- Positive

###- Distributive rights

نظر گرفت که قابل جایگزینی و پیش گرفتن از حقوق جهانی پذیرفته شده مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشند. امروزه هم از طرف مفسران مستقل و هم از سوی خود سازمان ملل متحد ضرورت تأمین نظارت کیفی در هنگام ضرورت بررسی و قابلیت اجرای ابزارهای جدید در زمینه حقوق بشر مورد پذیرش قرار گرفته است. قطع نامه شماره ۴۱/۱۲۰ مورخ چهارم دسامبر ۱۹۸۶ مجمع عمومی سازمان ملل برای گسترش ابزارهای جدید حقوق بشر معیارهای گوناگونی وضع کرده است که باید در نظر گرفته شوند. برای مثال ضرورت سازگاری با بدنه موجود ابزارهای حقوق بشر و توانایی تأمین اجرای مؤثر ابزارهای جدید از این گونه معیارها است.

### جهان شمولی\* و بخش ناپذیری\*\* حقوق بشر

برای اولین بار منشور سازمان ملل سرشت بنیادین حقوق بشر را در حوزه حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار داد. از آن زمان بحث‌های زیادی درباره جهان شمولی و بخش ناپذیری حقوق بشر در گرفته است. درباره سرشت و مناسبت فرهنگی و مذهبی و سایر عوامل در ارتباط رعایت عملی حقوق بشر تاکنون دیدگاه‌های گوناگونی ابراز شده است. طبق یکی از این نظرات، حقوق بشر به ویژه حقوق مدنی و سیاسی، اساساً مؤلفه‌های غربی‌اند که به تبیین دیدگاه جهانی غرب پرداخته و از تاریخ سیاسی اروپا و سنت استعمارگری ریشه گرفته است. اغلب همین انتقادات را به طور کلی متوجه حقوق بین‌المللی نیز کرده‌اند. پی آمد منطقی این دیدگاه مخالفتی بوده است که کشورهای در حال توسعه با تحمیل ارزش‌های حقوق بشر براساس این فرض کرده‌اند که این حقوق را صرفاً تجلی دیگری از نو استعمارگری و امپریالیزم فرهنگی غربی دانسته و به همین جهت است که این حقوق نتوانسته به قدر کافی نظام‌های ارزشی غیر غربی را تبیین و یا تأیید و تصدیق کند.

وجه دیگری از این استدلال همواره اصرار می‌ورزد که رعایت حقوق بشر توسط هر کشور باید با توجه به نظام سیاسی و فرهنگی ویژه خود آن کشور انجام پذیرد. این

#- universality

##- indivisibility

موضوعی است که (حداقل از زمان پایان جنگ سرد) برجستگی بیشتری پیدا کرده است.

نویسنده اعتقاد دارد که حقوق بشر جهانی و بخش ناپذیر است. منشور سازمان ملل به صراحت اعلام کرده است که حقوق بشر در زمینه کاربرد جنبه جهان شمول دارد و نسبت به تمام کشورها، و نه فقط کشورهای غربی، قابلیت اجرا دارد. اعلامیه جهانی نیز با هدف کاربردی در حوزه حقوق بشر تدوین گردیده است. برای نمونه نگاه کنید به مفاد ماده ۲ اعلامیه. همین ملاحظات در نظرات مطروحه در خصوص میثاق‌های بعدی نیز اعمال شده است. ضروری است به خاطر آوریم که نخستین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۶۸ در تهران برگزار شد و بیش از هشتاد و پنج کشور که اکثریت قریب به اتفاق آنها غربی نبودند در پاراگراف دوم بیانیه تهران این نظر را پذیرفتند که:

«اعلامیه جهانی حقوق بشر برای مردم جهان درباره حقوق انتقال ناپذیر و اجتناب ناپذیر کلیه اعضای خانواده بشری یک برداشت مشترک تعیین کرده است که برای اعضاء جامعه بین‌المللی ایجاد تعهد می‌کند.»

در سال ۱۹۹۳ در کنفرانس جهانی وین درباره حقوق بشر موضوع جهان شمول بودن حقوق بشر مجدداً مورد تأیید و تصویب قرار گرفت.

پاراگراف اول بیانیه وین چنین مقرر می‌دارد:

«کنفرانس جهانی حقوق بشر بر طبق منشور و سایر اسناد مربوط به حقوق بشر و نیز اصول حقوق بین‌الملل مجدداً پایبندی جدی تمامی دولت‌ها را در ایفای تعهداتشان برای ارتقای احترام همگانی نسبت به حقوق بشر و رعایت و حمایت از تمامی حقوق انسان‌ها و آزادی‌های بنیادین برای عموم مردم مورد تأیید و تصویب قرار می‌دهد. خصلت کلی و همگانی این حقوق و آزادی‌ها تردیدناپذیر است.»

قابل ذکر است که بسیاری از حقوق دانان پیش‌رو در جهان این نظر و روی‌کرد را که در بیانیه جهانی در ارتباط با این حقوق اولویت‌ها و سلسله مراتبی در نظر گرفته شده است کلاً رد کرده و نپذیرفته‌اند.

بر طبق نظر این حقوق دانان بیانیه حاوی هیچ گونه رتبه بندی نبوده و در آن تقدم و تأخیر بعضی حقوق نسبت به بعض دیگر وجود ندارد و اصولاً در بیانیه هیچ پیش شرطی

برای برخورداری از بعضی از این حقوق تعیین نگردیده است. تمامی حقوق مندرج در بیانیه جهانی به نحو تنگاتنگی به یکدیگر گره خورده، لازم و ملزوم بوده و پیش از همه تقسیم ناپذیر هستند. بهتر است مجدداً از بیانیه وین نقل قول کنیم:

«کل حقوق بشر جنبه جهانی و همگانی داشته و تقسیم‌ناپذیر بوده، لازم و ملزوم و وابسته به هم هستند. جامعه بین‌المللی مکلف است با همین تأکید و از همین جایگاه در سراسر جهان با حقوق بشر به نحو منصفانه و برابر برخورد کند. هر چند ضروری است اهمیت ویژگی‌های ملی و ناحیه‌ای و پس زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی مورد توجه قرار گیرد با این حال وظیفه دولت‌ها است که صرف‌نظر از نظام‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود به پیشرفت و حمایت حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین همت گمارند.»

بدیهی است چنین روی‌کردی مخالف این نظر است که می‌گوید دولت‌ها می‌توانند در ارتباط با رعایت حقوق مدنی و سیاسی و بر این اساس که به مسایل توسعه اقتصادی باید برتری بیشتری داده شود. برای اجرای حقوق بشر شرط و شروطی تعیین کنند. روشن است که در عین حال نباید به بهانه حقوق سیاسی و مدنی به حقوق اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی کم بها داده شود.

### ایده‌اولوزی حقوق بشر

یکی از نتایج طبقه‌بندی حقوق بشر به حقوق مدنی و سیاسی در برابر حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این بوده است که این حقوق را به حقوق «فردی» و حقوق «جمعی» تقسیم کرده است. این تقسیم در اکثر زمان‌های بعد از جنگ در روی کرد با حقوق بشر الزامات عمده به وجود آورده است.

دوگانگی\* نظرات مربوط به حقوق بشر بین کشورهای غربی و بلوک سابق کمونیستی تا حد زیادی بر اساس این استدلال مارکسیستی ایجاد شده بود که اصولاً مارکسیست‌ها حقوق سیاسی و مدنی را از مشخصه‌های جامعه بورژوازی می‌دانستند و برای جایگاه فرد در اجتماع اهمیت زیاد قایل بودند. از طرف دیگر حقوق جمعی\*\* به راحتی مورد

#- Polarisation

##- Collective

حمایت قرار می‌گرفت تا به بهای از بین بردن آزادی فردی، به تفوق سلطه دولت بر زندگی اقتصادی و اجتماعی اعتبار بخشد.

تعجب آور نیست که بحث‌های حقوقی سنتی در خصوص تفوق دولت بر فرد به عنوان موضوع حقوق بین‌الملل و دکترین عدم مداخله به ویژه در ماده (۷) ۲ منشور سازمان ملل اغلب به منظور حمایت از این دیدگاه که پارامترهای تجربه حقوق بشر را عملاً محدود می‌کرد، مورد توجه قرار گرفت.

این امر عملاً به پذیرش دیدگاهی کمک کرد که اعتقاد داشت دولت می‌تواند در انجام مسؤلیت عمده خود برای تضمین برخورداری از حقوق جمعی برای برخورداری شهروندان از حقوق مدنی و سیاسی محدودیت‌ها و تضيیقاتی به وجود آورد بی آنکه در سطح بین‌المللی پاسخگو باشد. هر اقدامی که در جهت مسؤلیت‌پذیری\* دولت‌ها در این خصوص برداشته می‌شد آشکارا به بهانه مداخله در امور داخلی دولت‌ها دفع می‌گردید.

طیف سیاسی دیگری در جهت مخالفت با این نظر اعتقاد داشت که دولت برای پیشبرد حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هیچ مسؤلیت ذاتی ندارد. تقریباً هر کس باید طبق توانایی‌ها و استعدادهای فردی خود از حقوق جمعی استفاده کند و فرض این است که این حقوق در مقایسه با حقوق مدنی و سیاسی به عنوان «حقوق بشر» واقعی به حساب نمی‌آیند.

به حقوق جمعی صرفاً به منزله آرمان‌هایی نگریسته می‌شد که تحقق آن برای دولت‌ها بر مبنای این که در چه سطحی از شرایط اقتصادی و اجتماعی قرار دارند متفاوت بوده و به عبارت دیگر برای دولت‌ها عملاً امکان ندارد رفاه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان خود را تضمین کنند. بنابراین نقش اساسی حکومت محافظت از اجتماع آزاد، منضبط و امنی خواهد بود که فرد در آن قادر به پی‌جویی منافع خود باشد و از این طریق حقوق فرد مورد حمایت قرار گیرد.

تعجب آور نیست که ارایه این دیدگاه‌های متفاوت که طی بیشترین دوران بعد از جنگ

اغلب مباحثات بین‌المللی درباره حقوق بشر را تحت تأثیر نقش‌های ایده‌ئولوژیکی دوران جنگ سرد قرار داده بود. هم اکنون نیز همان نقش‌ها را در ارتباط با روی‌کردهای شمال - جنوب در این مجادلات به وجود آورده است.

رشد چشمگیر اقتصادی کشورهای آسیایی طی سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که از آن به عنوان «تابگر»<sup>\*</sup> یاد می‌کنند باعث پیشبرد و ارتقاء «ارزش‌های آسیایی» گردید. طبق این ارزش‌ها در اقتصاد کشورهای در حال توسعه حقوق اقتصادی و اجتماعی به نسبت حقوق سیاسی و مدنی از اهمیت بیشتری برخوردار است. به علاوه این نظر نیز مطرح می‌گردد که دغدغه‌ها و نگرانی‌های کشورهای غربی در خصوص حقوق مدنی و سیاسی تهدیدی است که به تضعیف همبستگی اجتماعی سنت‌های مشترک منتهی می‌گردد که این نیز به نوبه خود رونق اقتصادی را به افول می‌کشاند. این نظر به ویژه با آغاز بحران مالی سال ۱۹۹۷ کشورهای آسیایی مقبولیت خود را از دست داد هر چند هم چنان بحث‌انگیز است.

بیانیه بانکوک درباره حقوق بشر<sup>\*\*</sup> که در دوم آوریل سال ۱۹۹۳ از طرف دولت‌های بیش از چهل کشور آسیایی و در پایان جلسه ناحیه‌ای سازمان ملل برای آسیا در خصوص کنفرانس جهانی درباره حقوق بشر صادر گردید. حقوق بشر را به عنوان امری «ذاتاً جهان شمول» مورد شناسایی قرار داد ضمن تأیید و تصدیق بر این نکته که این حقوق را باید در متن ویژگی‌های ناحیه‌ای و ملی و عوامل و زمینه‌های متعدد تاریخی، فرهنگی و مذهبی مورد توجه قرار داد. کمی قبل از جلسه ناحیه‌ای سازمان ملل، جلسه بیش از صد سازمان غیر دولتی آسیایی در بانکوک موضع شدیدتری در این خصوص اتخاذ کرد. سازمان‌های غیردولتی اعلام کردند که حقوق بشر جنبه جهانی و همگانی داشته و در فرهنگ‌های مختلف ریشه‌های برابر و مشترک دارد. این سازمان‌های غیردولتی در حالی که از تکثرگرایی<sup>\*\*\*</sup> فرهنگی دفاع می‌کردند به محکومیت کنش‌های فرهنگی‌ای که به حقوق بشر پذیرفته شده جهانی کم بها می‌دهند، می‌پرداختند.

#- Tiger

##- Bangkok Declaration on Human Rights

###- Pluralism

در سال ۱۹۹۶ کارگاه آموزش ناحیه‌ای در شهر داروین<sup>\*\*</sup> که به تأسیس تریبون آسیایی پاسیفیک<sup>\*\*\*</sup> توسط چهار نهاد حقوق بشری ملی از کشورهای هند، استرالیا، اندونزی و نیوزیلند انجامید، بیانیه‌ای را امضاء کردند به نام بیانیه لاراکیا<sup>\*\*\*</sup> که پایبندی شرکت کنندگان را نسبت به حقوق جهان شمول و تقسیم ناپذیر اعلامی در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد بین‌المللی حقوق بشر که اذعان دارد «کلیه افراد بشر از نظر مقام و حقوق آزاد و برابر دنیا آمده و در مقابل هرگونه تبعیض و سوءاستفاده از قدرت حق برخورداری از حمایت عادلانه را خواهند داشت»، مورد تأیید مجدد قرار داد. بیانیه‌های اختتامیه مجامع عمومی سالانه بعدی این تریبون که این بار با امضای ۱۲ نهاد منطقه‌ای منتشر شد بیانیه لاراکیا و جهان شمولی و تقسیم ناپذیری حقوق بشر را مورد تأیید مجدد قرار داد.

### حقوق بشر و حق حاکمیت ملی

یکی از نگرانی‌های عمده تمامی دولت‌ها و در واقع یکی از اساسی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل سنتی مفهوم حاکمیت ملی کشورها و تحریم‌هایی بوده است که می‌توانست علیه دولت‌هایی که در امور سایر کشورها مداخله می‌کردند، اعمال گردد. با توجه به این که سازمان ملل و جامعه بین‌المللی در حال حاضر با مسأله برخورداری همگانی از حقوق بشر موافقت کرده است لذا بی‌گمان این ضرورت احساس می‌شود که دیدگاه‌های طرفدار حاکمیت ملی با این دیدگاهی که به رعایت حقوق بشر به مثابه امری مورد توجه و علاقه بین‌المللی می‌نگرد به هم نزدیک شوند.

ماده (۷) ۲ منشور سازمان ملل این امر را به رسمیت شناخته و عدم مداخله در امور اساساً داخلی کشورها را تکلیف قلمداد کرده است، با وجود این امروزه این موضوع به طور چشمگیری مقبولیت یافته که این امر تا آنجا که به نقص حقوق بشر مربوط می‌شود، کلاً نمی‌تواند کاربرد مناسبی داشته باشد. جامعه بین‌المللی امروزه پذیرفته که

#- Darwin

##- Asia Pacific forum

###- Larrakia Declaration

حقوق بشر یک موضوع بر حق و موجه بین‌المللی است که رعایت آن از طرف کشورهای طرفدار حقوق بشر همواره مورد بازبینی قرار گرفته و تجاوز به آن نیز در سایر کشورها مورد انتقاد شدید قرار می‌گیرد.

ماده ۵۵ و ۵۶ منشور صریحاً مقرر می‌دارد که حقوق بشر موضوعی است مشروع که باید در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد، اصلی که در سال ۱۹۹۳ در بیانیه وین نیز مجدداً مورد تأیید قرار گرفت.

بنابراین امروز دیگر به ندرت می‌توان کشوری یافت که نمایندگان حقوق بشر سایر کشورها و یا سایر اشکال بازبینی بین‌المللی را با این استدلال که این اقدامات به عنوان مداخله غیر قابل قبول در امور داخلی تلقی می‌گردد، نپذیرد. قطعاً هر کشوری که معاهده حقوق بشر را پذیرفته، دیگر نمی‌تواند از این استدلال به نفع خود استفاده کند، زیرا که صریحاً موافقت کرده است به شرایط معاهده ملتزم باشد. به علاوه این اعتقاد وجود دارد که بسیاری از اسناد حقوق بشر نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر به مرور زمان به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی پذیرفته شده‌اند. بنابراین هیچ کشوری نمی‌تواند ادعا کند که مقررات این اسناد شامل وی نمی‌گردد.

امروزه نظریه‌ی نوپای مداخله بشر دوستانه از طرف عده‌ای بیان گردیده که طبق آن مداخله‌ی زورمدارانه در امور کشورها را برای دفاع از حقوق بشر مجاز می‌دانند. در قضیه مداخله ناتو در جمهوری فدرال یوگسلاوی در موضوع کوزرو اغلب به این نظر اشاره می‌شود. این نظریه برای حق حاکمیت و نظام صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه شورای امنیت سازمان ملل، پیامدهای بسیار مهمی به وجود آورده است. دقیقاً به همین لحاظ است که پذیرش مداخله بشر دوستانه و معنی و مفهوم آن هم چنان مورد بحث قرار دارد.

برغم پذیرش گسترده‌ی اهمیت بی‌چون و چرای حقوق بشر و بحث‌ها و مجادلات فراوان پیرامون مداخله بشر دوستانه هنوز در خصوص دامنه دخالت دولت‌ها در امور داخلی سایر کشورها محدودیت‌هایی وجود دارد. به ویژه آن که امروز پذیرفته شده است که مداخله مستقیم و یک جانبه با توسل به زور در حقوق بین‌الملل به عنوان امری غیر قانونی محسوب می‌گردد.



ماده (۷) ۲ منشور سازمان ملل بر طبق شرایط مندرج در منشور برای صدور مجوز اقدام اجرایی در چنان شرایط، اوضاع و احوالی است که صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره انداخته باشد.

هم زمان با بحران «کوزوو» کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل در بیانات خود در مقابل پنجاه و پنجمین کمیسیون حقوق بشر چنین گفت:

«آیا ما خواهیم گفت که این حقوق جنبه نسبی دارند، یا این که در درون مرزها اتفاق می‌افتد به دولت‌های مستقل\*، هیچ ارتباطی ندارد؟ امروزه من هیچ کس را نمی‌شناسم که از این وضعیت دفاع کند. ما همه با هم بگوییم نه! ما شرایطی را که در آن مردم در پشت مرزهای کشورها مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند قبول نخواهیم کرد.»

در همین زمینه وزیر خارجه کشور استرالیا نیز چنین بیان کرد:

«ما کمک‌هایی را که سپاهیان حقوق بشر سازمان ملل، نهادهای بین‌المللی و مجموعه رو به گسترش حقوق بین‌الملل در مسیر پیشرفت حقوق بشر کرده است مورد تأیید قرار می‌دهیم. این‌ها به طور آشکار نتوانسته‌اند به وضوح جهان را از شر دیکتاتورها و یا تجاوزات جدی به حقوق بشر رها سازند. ولی این مجموعه به ظهور فرهنگ حقوق بشر جدید و قابل ملاحظه‌ای در امور بین‌المللی کمک کرده است.»

رهبران حکومت‌هایی که به سرکوب حقوق بشر می‌پرداختند با وجود رجزخوانی‌ها و پنهان شدن در پشت مباحث مربوط به حق حاکمیت کم‌کم احساس ناامنی می‌کنند. در حالی که مفهوم حاکمیت هم چنان موجبات تضعیف نظم بین‌المللی را فراهم می‌آورد ولی باید پذیرفت که این مفهوم اکنون کاملاً دگرگون شده است و دیگر آن را به عنوان یک امر مطلق نمی‌انگارند. جامعه بین‌الملل با جدیت زیادی خواهان آن است که با مسایل حقوق بشر به عنوان یک امر بازرسی دقیق بین‌المللی که احتمالاً به مداخله می‌انجامد برخورد شود.

آنجا که حقوق از بین می‌رود، دیکتاتوری آغاز می‌شود.

«جان لاک، رساله دوم درباره حکومت»

### حقوق بین‌الملل چیست؟

حقوق بین‌الملل عمومی که قبلاً از آن به عنوان حقوق ملل\* نام برده می‌شد اساساً به نظام قواعد حاکم بر رفتار و مناسبات دولت‌ها با یکدیگر در سطح بین‌المللی اطلاق می‌گردد.

رژیم حقوق بین‌الملل همان‌طور که از تعریف اصلی مستفاد می‌شود دست کم تا همین اواخر برای دولت به عنوان عامل اصلی و یا «موضوع»\*\* اصلی حقوق بین‌الملل جایگاهی مرکزی و بعضاً انحصاری قایل بود. بنابراین با توجه به ریشه‌های تاریخی حقوق بین‌الملل عمومی که عمدتاً با ظهور و پیدایش دولت ملت‌های جدید\*\*\* مرتبط است جای تعجب نیست اگر ما نیز قایل به این تعریف باشیم.

مراوده روز افزون بین این دولت‌های جدید ناگزیر موجب می‌گردید که اختلافات و دعاوی بین دولت‌ها در حوزه بزرگ‌تری مطرح شود که این امر نیز به نوبه خود به ضرورت توسعه ساز و کارها و قواعد مورد توافق دولت‌ها در حل مسألت‌آمیز تنازعات می‌انجامید.

از دیگر جنبه‌های اساسی توسعه حقوق بین‌الملل ماهیت توافقی\*\*\*\* آن است که از اهمیت زیاد برخوردار است. مجموعه\*\*\*\*\* حقوق بین‌الملل در نبود یک مقام عالی قانونگزاری که به تواند مقررات الزام‌آور بین‌المللی برای دولت‌ها وضع کند از ترکیب عوامل مختلفی که همگی کم و بیش حول محور مفهوم توافق و رضایت دولت‌ها دور می‌زند رشد و گسترش یافته است. رتال جامع علوم انسانی

گرچه هر زمان که دولت‌ها بخواهند مناسبات خود را با توافق‌نامه‌ای همانند عهدنامه تنظیم کنند این توافق را می‌توان صریحاً مشخص کرد، اما چنین توافقی را می‌توان به طور ضمنی به وسیله آنچه اصطلاحاً به آن «اقدام دولت»\*\*\*\*\* گفته می‌شود و

#- Law of nation

##- Subject

###- Modern Nation States

####- Consensual

#####- Corpus

#####- State Practice

دولت‌ها معمولاً در سطح بین‌المللی از طریق آن عمل می‌کنند، نیز به وجود آورد. در حوزه حقوق بین‌الملل این نظریه‌ای که معتقد است حقوق بین‌الملل بر مبنای توافق دولت‌ها ایجاد شده همواره دال بر این اعتقاد است که دولت‌ها مستقل بوده و در محدوده سرزمین و اتباع خود دارای حاکمیت مطلق می‌باشند. از طرفی مفهوم حاکمیت ملی نیز این است که کلیه دولت‌ها از نظر حقوق بین‌الملل برابر بوده و حاکمیتشان باید از طرف سایر دولت‌ها محترم شمرده شود. یکی از خواص «حاکمیت ملی» این است که هیچ دولتی نتواند تحت نظارت یا خواست هیچ دستگاه دیگری قرار گیرد. از دیگر تبعات این نظریه نیز این است که دولت‌ها را نمی‌توان بدون رضایت و توافق قبلی ملزم به رعایت هیچ‌گونه قاعده یا قواعدی کرد.

### فرد در حقوق بین‌الملل

این مفاهیم دوگانه که فقط دولت‌ها را تابع حقوق بین‌الملل می‌داند و معتقد است که دولت‌ها در محدوده سرزمین خود و در ارتباط با اتباعشان دارای حاکمیت هستند نهایتاً به این مفهوم می‌انجامد که فرد تحت مقررات حقوق بین‌الملل و مستقل از اراده حاکمیت سرزمین خود، نمی‌تواند از حقوق و امتیازات برخوردار باشد. در واقع از این‌گونه نظرات سنتی همواره برای توجیه این ادعا استفاده می‌شده که حقوق بین‌الملل برای افراد در مقام شکایت از دولت‌های خود حقی قایل نیست و یا این که این امکان را به دولت‌ها می‌دهد که در نحوه رفتار با ساکنین سرزمین خود، محدودیت‌هایی برای آن به وجود آورند.

این نظرات سنتی با دیدگاه‌های کنونی که برای حقوق بشر خصلت همگانی و انتقال‌ناپذیر قایل بوده و قانون و رفتار حقوق بشر نیز مؤید آن است، اساساً ناسازگار می‌باشد.

در واقع می‌توان گفت که حقوق بین‌الملل معاصر از طریق ایجاد عهدنامه‌های بین‌المللی و نیز با اقدام و عمل دولت‌ها تا اندازه‌ای به تعدیل و اصلاح این مفاهیم سنتی

کمک کرده است. در سال ۱۹۱۲ اپنهايم\* در «رساله حقوق بين الملل» صراحتاً چنين بيان مي کند که «چون حقوق بين الملل صرفاً و انحصاراً قانون بين دولت هاست، بنا بر اين تنها دولت ها تابع آن هستند. مع هذا یک نسل بعد در سال ۱۹۵۵ لوتر پاخت\*\* در بازنگري اثر اوپنهايم (و آشکارا تحت تأثير آنچه را به عنوان نقش راه گشای سازمان ملل مي ديد) توانست چنين بيان کند:

«پيشرفت هاي زيادي که از زمان دو جنگ جهاني به اين سو به وجود آمده است ديگر مؤيد اين ديدگاه «حقوق موضوعه» نيست که فقط دولت ها را تابع حقوق بين الملل مي داند و لذا هر چه اين پيشرفت ها بيشتري شود، بايد براي رفتار با افراد به عنوان اتباع حقوق بين الملل در یک محدوده مشخص، تمايل بيشتري وجود داشته باشد.»

بعدها لوتر پاخت اين پيشرفت ها را با اين معيار توصيف کرد که فرد ديگر به عنوان یک موضوع مورد ترحم بين المللي مطرح نيست بلکه به یک موضوع داراي حقوق بين الملل تغيير يافته است.

### منابع حقوق بين الملل

بر خلاف مورد مربوط به نظام هاي ملي حکومتي که داراي منابع روشن و نسبتاً شفاف قانوني نظير تصميمات قضايي يا قانوني دادگاه هاي عالي هستند در زمينه حقوق بين الملل عمومي هيچ دستگاه مشخص يا قدرت تصميم گير عالي وجود ندارد.

بنابراين از اين نظر مي توان گفت که منابع حقوق بين الملل از وضوح کم تري برخوردارند. با اين وجود در هنگام بروز اختلافات بين دولت ها مي توان چنين منابعي را به سهولت يافت و مشخص کرد. به ويژه در ماده ۳۸ اساسنامه دادگاه بين المللي دادگستري\*\*\* به عنوان نهاد قضايي عالي سازمان ملل، فهرستي از منابع اصلي حقوق بين الملل بر شمرده شده است.

به نظر مي رسد که اين فهرست با توجه به اين که متضمن توافقي فراگير در خصوص

\*- Oppenheim

\*\* - H.Lauterpacht

\*\*\* - International Court of Justice (ICJ)

منابع حقوق بین‌الملل است، کلاً مورد پذیرش قرار گرفته باشد.

ماده ۳۸ به ویژه به منابع ذیل اشاره دارد:

الف - معاهدات و عهدنامه‌های بین‌المللی

ب - عرف بین‌المللی

ج - اصول کلی حقوق بین‌الملل که مورد پذیرش ملل متمدن قرار گرفته.

ه - تصمیمات قضایی و آموزش‌های متخصصین حقوق.

از منظر حقوق بشر مهم‌ترین منابع حقوق بین‌الملل هم چنان حقوق معاهدات (بند

الف بالا) و تا حد کم تری حقوق عرف بین‌المللی است (بند ب بالا).

در مورد هر دو این منابع ذیلاً به طور مفصل بحث خواهد شد.

البته قصد ما نیست که بگوییم سایر منابع ذکر شده در ماده ۳۸ به حقوق بشر ارتباط

ندارند. مثلاً تصمیمات متعدد بسیار مهمی از طرف ICJ اتخاذ گردیده است که به طور

مستقیم یا غیرمستقیم با تأیید جهان شمولی حقوق بشر مرتبط می‌باشد، نظیر پرونده‌های

آفریقای جنوب غربی<sup>\*\*</sup>، پرونده بارسلونا تراکشن<sup>\*\*\*</sup> و پرونده مربوط به استثنائاتی در

خصوص کنوانسیون کشتار عام<sup>\*\*\*</sup>. دادگاه اروپایی حقوق بشر نیز رویه قضایی بسیاری

مؤثری به وجود آورده است که در عین اینکه در مرحله اول کاربرد آن درخصوص

مقررات کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین است اما بر بنیان‌های

رویه‌های قضایی بسیاری از قوانین بین‌المللی حقوق بشر نیز تأثیر زیادی گذاشته است.

### عهدنامه

عهدنامه‌ها، معاهدات و موافقت‌نامه‌ها در گسترش فزاینده استقرار حقوق بشر در

سطح بین‌المللی در قرن حاضر نقش بسیار مؤثری ایفا کرده‌اند. آرمان‌ها و اهداف منشور

سازمان ملل در زمینه حقوق بشر از طریق تصویب کنوانسیون‌ها و پروتکل‌ها به ویژه از

سال ۱۹۴۵ به بعد جنبه واقعی، صریح و الزام‌آور به خود گرفته است.

#- South West Africa Cases

##- Barcelona Traction

###- Reservations to the Genocide Convention

سند اصلی سازمان ملل در زمینه حقوق بشر به نام «اعلامیه جهانی حقوق بشر» را به معنای دقیق کلمه نمی‌توان یک عهدنامه به حساب آورد. بنابراین در حالی که ممکن است این سند از اقتدار اخلاقی و قانونی زیادی برخوردار باشد (تا حدی از طریق عرف بین‌المللی) معهدا اعلامیه جهانی حقوق بشر به اندازه عهدنامه‌ها، دولت‌ها را به مفهوم قانونی متعهد و ملزم نمی‌کند. به همین دلیل بود که ضوابط مطروحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر بعدها در دو موافقت‌نامه قانوناً الزام‌آور مجدداً مورد تأیید قرار گرفت که عبارت بود از: میثاق بین‌المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی درباره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که این دو در سال ۱۹۶۶ رسماً از سوی مجمع عمومی سازمان ملل تصویب گردید.

این هر دو موافقت‌نامه را میثاق می‌نامند که در واقع واژه‌ی دیگری برای عهدنامه است. برای توصیف عهدنامه‌ها از واژگان، میثاق و اسناد<sup>۱۱</sup> نیز استفاده می‌شود.

اصولاً برای این که بدانیم آیا یک سند جنبه الزام‌آور دارد یا نه واژگان نمی‌توانند اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. معاهده وین درباره حقوق معاهدات (که معاهدات را در حقوق بین‌الملل مدون می‌سازد) عهدنامه را چنین تعریف می‌کند: «موافقت‌نامه‌ای بین‌المللی که کتباً بین دو دولت منعقد گردیده و تابع حقوق بین‌الملل باشد، اعم از این که در یک سند واحد تدوین شده یا در دو سند یا بیشتر، و هر هدف ویژه‌ای نیز که می‌خواهد داشته باشد».

به طور کلی دولت‌ها می‌توانند طرفین معاهدات دو جانبه (با دولت دیگری) یا چند جانبه (شامل بیشتر از دو دولت) باشند.

در این اواخر عهدنامه‌های چند جانبه را اغلب با واژه «میثاق» توصیف می‌کنند. اغلب کشورهای صنعتی امروزه طرف امضای صدها نوع از چنین معاهداتی می‌باشند که از لحاظ اهمیت، محدوده و پیچیدگی با یکدیگر متفاوت‌اند.

هر دولت قبل از آن که به عنوان «دولت طرف یک عهدنامه» محسوب شود باید تابع شیوه‌های قانون اساسی کشور خود باشد.

در زمینه عهدنامه‌های چندجانبه‌ی حقوق بشر، وازگان ذیل عموماً دارای این معانی هستند:

**پذیرش:**\* متن عهدنامه چند جانبه معمولاً با موافقت کلیه دولت‌ها در یک مجمع بین‌المللی مورد پذیرش قرار می‌گیرد خواه این دولت‌ها در مذاکرات مربوط به متن دخیل بوده یا نبوده باشند. مثلاً میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رسماً در سال ۱۹۶۶ در مجمع عمومی تصویب و مورد پذیرش قرار گرفت.

پذیرش به طرق گوناگون با دعوت از دولت‌ها برای امضای عهدنامه همراه است به همین جهت چنین عهدنامه‌ای را «**در معرض امضاء**»\*\* می‌نامند.

**امضاء:**\*\*\* یک دولت ممکن است عهدنامه‌ای را پس از طی اقدامات قانونی و اجرایی داخلی نظیر تصویب پارلمان و یا از مجرای مجوز قانونی\*\*\*\* امضاء کند و از این طریق نیت خود را به عنوان طرف امضاء کننده اعلام نماید.

معمولاً امضاء به مثابه اولین قدم در روند الحاق به یک عهدنامه تلقی می‌گردد، هر چند برای التزام به مفاد عهدنامه در بعضی از کشورها بر اساس ترتیبات مندرج در قانون اساسی آنها، صرف امضاء کفایت می‌کند.

**تصویب:**\*\*\*\*\* تصویب در اغلب موارد و در بیشترین عهدنامه‌های چند جانبه (از جمله حقوق بشر) معمولاً به عنوان دومین قدم ضروری محسوب می‌گردد. بدین معنا که صرف امضاء برای التزام یک دولت به عهدنامه کفایت نمی‌کند. تصویب را «پذیرش»\*\*\*\*\*، «تصویب»\*\*\*\*\* و «تأیید»\*\*\*\*\* نیز می‌گویند.

#- Adoption

##- Open for Signature

###- Signature

####- Enabling legislation

#####- Ratification

#####- Acceptance

#####- Approval

#####- Confirmation

## الحاق\*

عهدنامه معمولاً در مدت زمانی ضروری که برای تصویب تعداد لازم دولت‌ها در عهدنامه در نظر گرفته شده و به عنوان شرط لازم قبل از اجراء آن محسوب می‌گردد، در معرض امضای دولت‌ها گذاشته می‌شود. به مجردی که عهدنامه‌ای به اجرا در می‌آید یک دولت می‌تواند به عنوان طرف عهدنامه به آن ملحق گردد. در این صورت دولت همان تعهداتی و حقوقی را خواهد داشت که سایر امضاءکنندگان تقبل کرده‌اند، هر چند در بعضی از عهدنامه‌ها بین طرفین اصلی امضاءکننده و دولت‌هایی که بعداً به آن ملحق گردیده‌اند تمایز قایل شده‌اند.

به بیان دقیق‌تر در مورد عهدنامه‌های چند جانبه‌ی حقوق بشر تا وقتی دولت‌ها رسماً این عهدنامه‌ها را تأیید نکرده و یا به آن ملحق نشده‌اند که این امر معمولاً با تسلیم سند تصویب که به امضای مقامات صلاحیتدار داخلی رسیده است و یا از طریق پیوستن به آن که در دفتر سازمان ملل در نیویورک انجام می‌پذیرد، ملزم به رعایت شرایط آن نیستند.

اصولاً رعایت این شرط که برای قابلیت اجرای یک عهدنامه تصویب آن را توسط تعداد حداقلی از دولت‌ها ضروری می‌داند، عملاً به نحو چشمگیری کاربرد عملی حقوق بشر را با تأخیر مواجه می‌کند. مثلاً هر دو میثاق‌های بین‌المللی مدنی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی حقوق بشر در سال ۱۹۶۶ در معرض امضای دولت‌ها گذاشته شد معه‌ذا ده سال بعد به اجرا در آمد. با این وجود یادآوری این امر ضروری است که هنوز قاعده‌ای وجود ندارد که در صورت امضای یک عهدنامه توسط یک دولت و قبل از تصویب آن دولت امضاءکننده را ملزم کند از انجام اقدامات مغایر اهداف و نیات عهدنامه خودداری نماید. (نگاه کنید به ماده ۱۸ از کنوانسیون وین در خصوص عهدنامه‌ها.)



### محدودیت‌ها\*

زیر بنای اصلی حقوق عهدنامه‌ها در عبارت معروف «وفای به عهد»<sup>\*\*</sup> گنجانده شده است که طرفین عهدنامه را ملزم می‌کند مفاد آن را رعایت کنند. این مفهوم شبیه همان دیدگاهی است که در حقوق داخلی طرفین یک قرارداد را به امضای تعهدات ناشی از معادله ملزم می‌کند.

مسئله ساده و در عین حال دشوار این است که اگر دولتی تعهدات خود را در یک عهدنامه بین‌المللی نقض کند چه می‌توان کرد. ما در فصل بعد به این موضوع که اگر دولتی تعهدات خود را در عهدنامه حقوق بشر رعایت نکند، چه باید کرد؟ به تفصیل بحث خواهیم کرد.

جدا از این موضوع باید یادآوری کرد که در عهدنامه‌ها از جمله بسیاری از میثاق‌های حقوق بشری اغلب ساز و کارهایی پیش‌بینی شده است که از طریق آن حوزه تعهدات طرفین امضاء کننده عهدنامه‌ها در عمل و به طرق گوناگون مشروط می‌شود.

**اول** آن که با قبول خصلت گسترده حقوق بشر که در عهدنامه‌های متعدد توصیف گردیده، اغلب ضروری است محدودیت‌ها و قیود ویژه‌ای وضع شود تا به آن حد که افراد به توانند در برخورداری از این حقوق قانونی مجاز باشند. مثال بارز برای این مورد حق اساسی آزادی بیان است، در حالی که ماده (۲) ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حقوق سیاسی اساسی را در خصوص آزادی بیان مقرر کرده است معهدا پذیرفته که دولت‌ها می‌توانند محدودیت‌های مشروع یا قیودی در مورد برخورداری عملی از این حق اعمال کنند.

برای مثال می‌توان از مورد منع افترا یا حمایت از سلامت یا اخلاقیات عامه مردم نام برد، در سرتاسر عهدنامه‌های حقوق بشری نظایر چنین مقرراتی که می‌کوشد توازنی بین حقوق ویژه با مسئولیت‌ها و حقوق سایر مردم ایجاد کند می‌توان ملاحظه کرد. مثال دیگر عبارت است از محدودیتی که بر حق اعتصاب در مورد نیروهای نظامی یا پلیس قایل شده‌اند

#- Limitations

##- Pacta sunt servanda

به همین ترتیب زمانی که می‌خواهیم خصلت تعهدات قانونی دولت‌ها را در رعایت و تأیید عهدنامه‌های حقوق بشری مورد بررسی قرار دهیم باید به این گونه مسایل توجه داشته باشیم.

**دوم،** اغلب عهدنامه‌های حقوق بشری به شکل عبارات کلی‌تر، محدودیت‌هایی را پیش‌بینی می‌کنند که در صدد تحمیل قیود مشروع در زمینه حقوق ویژه‌ای است که در یک عهدنامه مقرر گردیده است. مثال این مورد ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر که مقرر می‌دارد دولت‌ها می‌توانند حقوق مندرج در این اسناد را «تنها با وضع محدودیت‌هایی قانونی و تنها تا حدی که با سرشت این حقوق منافات نداشته باشد و صرفاً به منظور ارتقای رفاه عمومی در یک جامعه مردم سالار» مشروط کنند.

با قبول حوزه وسیع بالقوه چنین پیش‌بینی‌هایی و برای جلوگیری از سوءاستفاده از تمهیدات، جای تعجب نیست که میثاق‌ها نیز به نوبه خود در صددند که این محدودیت‌ها را با پیش‌بینی‌های مخالف آن متوازن سازند. اقدامی که می‌کوشد توضیح دهد که چنین پیش‌بینی‌هایی به مفهوم آن نیست که یک دولت حق داشته باشد دست به فعالیت‌هایی به زند که هدفش نابودی یا تحمیل محدودیت‌هایی نامناسب در حق برخورداری از این حقوق باشد.

برای نمونه در این خصوص به ماده ۵ مشترک در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مراجعه شود.

**سوم،** ساز و کار عمده‌ی حقوقی‌ای که از طرف دولت‌ها برای محدود کردن کاربردپذیری\* معاهدات چند جانبه به کار گرفته می‌شود از طریق استفاده از اصل قید استثناء\*\* است. «قید استثناء» بر هر بیان یک جانبه‌ای دلالت می‌کند که از طرف دولتی به قصد مستثنی کردن یا تعدیل کردن اثرات حقوقی بعضی از مفاد مندرج در عهدنامه در کاربرد نسبت به همان دولت، اعمال می‌گردد. این قید عملاً بیان رسمی یک قصد است خطاب به کلیه طرف‌های یک عهدنامه با این عنوان و بدین منظور که دولت در نظر دارد

#- Applicability

##- Reservation

مفاد یک عهدنامه خاص را به طریق خاصی اجرا یا تعبیر و تفسیر کند. زمانی که چنین «قید استثناء» ای تسلیم می‌گردد در واقع بدین معنا است که به سایر طرف‌های عهدنامه نیز اختطاریه‌ای ارسال شده است و بنابراین آنها ممکن است بین خودشان شرایط این «قید استثناء» را به پذیرند و یا رد کنند.

اصولاً فرض بر این است که اگر دولتی در مهلتی مشخص به این «قید استثناء» اعتراض نکند به منزله آن است که آن را به پذیرفته است. علی‌الاصول بر طبق حقوق معاهدات به دولت‌ها این اختیار داده شده است که در هنگام تصویب یا الحاق به یک عهدنامه به توانند. «قید استثناء» را اعلام کنند. در بعضی معاهدات صریحاً استفاده از «قید استثناء» توسط دولت‌ها منع گردیده است در این صورت دولت‌ها نمی‌توانند از این قید استفاده کنند. در سایر معاهدات از جمله اغلب میثاق‌های حقوق بشر صراحتاً به دولت‌ها اجازه داده شده است که این «قید استثناء» را اعلام کنند.

در حقوق بین‌الملل استفاده از «قید استثناء» در عهدنامه (به ویژه معاهدات حقوق بشر) موضوعی مجادله‌انگیز است و حتی به عنوان یک قضیه در پرونده دادگاه بین‌الملل دادگستری در سال ۱۹۵۱ در پرونده «استثنائاتی بر کنوانسیون کشتار عام»، مورد بحث و رسیدگی قرار گرفته است. دلیل این امر این است که این «قیود استثناء» با ایجاد راه مفرهای احتمالی عملاً کارایی و جهان شمولی عهدنامه‌ها را تضعیف می‌کند. و از طرفی چنین القاء می‌کند که این دولت‌ها به رعایت کامل تعهدات بین‌المللی تمایل چندانی ندارند.

به هر صورت اغلب کشورها با پیوستن به اعلامیه وین و برنامه عمل\* در سال ۱۹۹۳ عملاً خط مشی خود را بر این اصل قرار داده‌اند که نسبت به بررسی مجدد کلیه استثنائاتی که بر معاهدات حقوق بشر از طرف بعضی دولت‌ها ثبت شده است رسیدگی مجدد و تجدید نظر کنند.

اعلامیه فوق در خصوص این «قیود استثناء» چنین مقرر می‌دارد:  
«کنفرانس جهانی حقوق بشر دولت‌ها را ترغیب می‌کند دامنه استفاده از «قیود

«استثناء» های تسلیم شده در ارتباط با اسناد حقوق بشر بین المللی را محدود کرده و تا حد ممکن با دقت و احتیاط بسیار آنها را تدوین کنند، به نحوی که اطمینان حاصل گردد که هیچ یک از این «قیود استثناء» با هدف و منظور عهدنامه مربوطه ناسازگار نباشد، از طرفی مرتباً آنها را مورد بازبینی قرار دهند به نحوی که این بازبینی منجر به استرداد آنها شود (فصل دوم (الف)، پاراگراف ۵).

«قیود استثناء» را باید از سایر بیانیه های رسمی یک جانبه که هنگام تصویب یا پیوستن از سوی دولت ها با عنوان «تفاسیر»\* و «برداشت ها»\*\* اعلام می گردد، تفکیک کرد. تفاسیر هر چند از لحاظ شکل و هدف با «قید استثناء» شباهت دارد لکن واقعیت این است که صرفاً به عنوان توضیحات یک دولت در خصوص «برداشت» و «تعبیر» از شرایط یک عهدنامه محسوب می گردد. به همین جهت «تفاسیر» تأثیری در تعهدات قانونی یک دولت در قبال یک عهدنامه ندارد.

سرانجام، یکی دیگر از وجوه عهدنامه های حقوق بشری که ضروری است در زمینه تحدید حدود\*\*\* مورد بررسی قرار گیرد مفهوم «عدول»\*\*\*\* است. این مفهوم به دولت ها اجازه می دهد بعضی از مقررات حقوق بشر را در شرایط اضطراری و اغلب در موارد وضعیت فوق العاده ملی به حال تعلیق در آورند و یا از آن عدول کنند. کاربرد حق عدول معمولاً به خاطر امکان سوء استفاده از مفهوم ذاتی عدول به شدت محدود است. مثلاً پیرو ماده ۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی دولت ها مجاز هستند از ایفای تعهدات خود در میثاق عدول کنند، آن هم صرفاً تحت شرایط خاص از جمله این که:

- میزان عدول باید تنها در حدی باشد که صرفاً مقتضیات وضعیت ایجاب می کنند.

- این موازین باید مطابق حقوق بین الملل بوده و جنبه تعیض آمیز نداشته باشد.

- باید وضعیت اضطراری علناً طوری اعلام گردد که نشان دهد زندگی مردم کشور در

#- Interpretations

##- Understanding

###- Limitation

#### - Derogation

معرض تهدید قرار گرفته است.

به علاوه در این مقررات صریحاً تأکید گردیده است که حقوق اصلی وجود دارد که «انتقال ناپذیر» بوده و هیچ‌گاه نمی‌توان از آن عدول کرد. چنین حقوقی مثلاً شامل، حق حیات، رهایی از شکنجه و بردگی، حق آزادی فکر، وجدان و مذهب می‌گردد.

### حقوق بین‌الملل عرفی\*

سومین منبع عمده حقوق بین‌الملل که می‌تواند به طور ویژه با حقوق بشر مربوط باشد، حقوق بین‌الملل عرفی است. این حقوق از لحاظ سنتی با مفهوم «رویه دولت»،\*\* پیوند دارد، مفهومی که طبق آن اصول حقوق بین‌الملل را که برای کلیه دول الزامی است می‌توان از طریق رفتار روزمره دول با یکدیگر به دست آورد.

امروزه همگان کلاً پذیرفته‌اند که قبل از به وجود آمدن یک قاعده حقوق عرفی ضروری است دو پیش شرط احراز شود: اول باید «رویه یک دولت» به شکلی هماهنگ، صریح و روشن و قابل تشخیص در یک دوره زمانی و در زمینه‌ای خاص وجود داشته باشد و دوم این که دولت‌ها به این امر معتقد باشند که چنین رویه‌ای لازم‌الرعایه است (آنچه به «دیدگاه رایج حقوقی»\*\*\* معروف است). حقوق عرفی در این مفهوم از طریق ترکیب واقعیت عینی رویه دولت و پذیرش ذهنی نظر حقوقدانان از یک تعهد قابل اعمال، به وجود می‌آید.

حقوق عرفی تا همین اواخر به عنوان یکی از منابع اصلی حقوق بین‌الملل به حساب می‌آمد. از طرفی چنین قوانینی همواره به بازتاب پیشینه‌های تاریخی و حقوقی غربی نظر داشته است. بنابراین جای شگفتی نیست که بسیاری از کشورهای در حال توسعه به منابع عرفی و سنتی حقوق بین‌الملل با دیده تردید به نگرند. ترجیح این کشورها این است که برای تعریف و ایجاد حقوق بین‌الملل عرفی به استفاده از معاهدات متوسل شوند.

#- Customary international Law

##- Practice of state

###- Opinio Juris

هر چند هنگام بحث در خصوص تأثیر حقوق بشر ضروری است جانب احتیاط را نگاه داریم لکن باید اذعان کرد که در ایجاد روبه حقوق بشر تأثیرات جانبی حقوق بین‌الملل عرفی نیز به طور بالقوه بسیار زیاد بوده است.

بدین معنا که دولت‌ها حتی اگر طرف امضاء کننده یک عهدنامه هم نباشند می‌توانند در اسنادی نظیر اعلامیه‌ها و قطع‌نامه‌های مجمع عمومی، که جنبه عهدنامه نیز ندارند، قاعده‌ای بیابند که از مقبولیت عام برخوردار باشد و در این صورت با پایبندی به این قاعده خود را ملتزم به قواعد حقوق بشر بدانند.

دلیل این امر آن است که چنین قاعده یا بیانیه‌ای امکان برخورداری از جایگاه و اعتبار حقوق بین‌الملل عرفی را به دست می‌آورد. مثال بارز و آشکار چنین روندی خود اعلامیه جهانی حقوق بشر است. همان طور که قبلاً متذکر شدیم اعلامیه جهانی حقوق بشر اعتبار و منزلت یک عهدنامه را ندارد به همین جهت هم قانوناً هیچ دولتی ملزم به رعایت آن نیست. لکن واقعیت این است که در جریان کار کرد حقوق بین‌الملل عرفی به تدریج بسیاری از قواعد مندرج در این اعلامیه، جایگاه قواعد حقوقی بین‌المللی را کسب کرده به نوبه خود برای دولت‌ها لازم‌الاتباع گردیده است. در حالی که هنوز در خصوص این که تا چه میزان مقررات مختلف اعلامیه دارای جنبه و اعتبار بین‌المللی است بحث و مجادله وجود دارد، معهذاکلاً می‌توان گفت که حداقل آن سلسله از قواعد ویژه‌ای که در اعلامیه حقوق بشر به منع و نهی بردگی، شکنجه، توقیف خودسرانه و تبعیض نژادی نظام‌مند نظیر آپارتاید می‌پردازد از جنبه حقوق عرفی برخوردار است. بنابراین این قواعد به معنای دقیق کلمه برای تمامی دولت‌ها لازم‌الاتباع محسوب می‌گردد.

با توجه به نقش فراینده‌ای که سازمان‌های بین‌المللی از سال ۱۹۴۵ به بعد در زمینه حقوق بشر ایفاء کرده‌اند و با توجه به این واقعیت که مجموعه بزرگی از روبه دولت‌ها در این چنین مجامع و سازمان‌هایی شکل می‌گیرد باید همواره به یاد داشته باشیم که حقوق بین‌الملل عرفی نیز می‌تواند در نتیجه فعالیت‌ها و بیانیه‌های دولت‌ها از دل همین سازمان‌ها به وجود آید.

مثال بارز آن عبارت است از قطع‌نامه‌های متعدد حقوق بشر که از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل گذشته است. گر چه این قطع‌نامه‌ها صرفاً جنبه توصیه‌ای دارد ولی

از این امکان نیز برخوردار است که هم چون یک دلیل مکفی و قانع کننده همواره در کنار «رویه دولت‌ها» و «دیدگاه رایج حقوقی» در جهت تکوین و ایجاد حقوق عرفی به کار آید. عوامل چندی در این خصوص دخیل است که به ویژه می‌توان از الگوهای\* رأی‌گیری درباره قطع‌نامه‌ها و میزان توافق\*\* بین‌المللی در پذیرش آنها و نیز از مراجعات روزمره به آنها، نام برد.

بحث در خصوص قواعد عرفی بدون مراجعه به مفهوم قواعد آمره\*\*\* حقوق بین‌الملل کامل نخواهد بود. اصل قواعد آمره را به عنوان نوعی قاعده فرا عرفی\*\*\*\* توصیف می‌کنند، یعنی آن سلسله از قواعد اصولی که حتی می‌تواند در صورتی که مفاد عهدنامه‌ای با آن سازگار و یا مغایر باشد، موجبات بی‌اعتباری آن را فراهم آورد. (نگاه کنید به ماده ۶۴ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات)

در حقوق بین‌الملل همواره قواعد ویژه‌ای که از جایگاه و منزلت قواعد آمره برخوردار بوده موضوع مجادلات فراوان قرار گرفته‌اند به نحوی که انتظار می‌رفت این گونه مجادلات به مفهوم قواعد آمره قدرت و نفوذ قانونی به بخشد و موجبات اجرای عملی این اصول را فراهم آورد. معهذاً اغلب چنین می‌پندارند که بعضی از مقوله‌های حقوق بشر هم چون منع بردگی، کشتار عام و تبعیض نژادی در حقوق بین‌الملل به عنوان بخشی از پیکره قواعد آمره محسوب می‌گردد.

#### اجرای قانون\*\*\*\*\*

تبعیت کشورها و در صورت لزوم اشخاص از حقوق بین‌الملل و نیز حل و فصل اختلافات بین دول در همه‌ی حوزه‌های حقوق و روابط بین‌الملل همواره مسأله‌ای اساسی و در عین حال بسیار بغرنج بوده است. مسأله حل و فصل دعاوی بین دول اغلب با مفهوم حقوقی و بنیادین حاکمیت دولت ارتباط مستقیم دارد، به همین دلیل بیشتر

#- Patterns

##- Consensus

###- Jus cogens

####- Super customary

#####- Enforcement

کشورها می‌کوشند اختلافات خود را بر اساس سازش، توافق یا تراضی حل و فصل کنند. حتی اگر قرار باشد اختلاف از طریق شخص ثالثی مثل دیوان بین‌المللی حل و فصل گردد این امر نیز ناگزیر باید بر اساس تراضی و توافق انجام پذیرد.

ضروری است یادآوری گردد که در منشور سازمان ملل فصل کاملی (فصل ششم) به موضوع اساسی حل و فصل اختلافات دول اختصاص یافته است.

در ماده ۳۳ ساز و کارهای متعددی از قبیل مذاکره\*، تحقیق و رسیدگی\*\*، میانجیگری\*\*\*، سازش\*\*\*\*، داوری\*\*\*\*\*، حل و فصل از طریق قضایی\*\*\*\*\* یا سایر طرق مسالمت‌آمیز بر شمرده شده که دولت‌ها می‌توانند به سلیقه خود برای حل و فصل اختلافات از آنها سود جویند.

مهم‌ترین وسیله حل و فصل قضایی که در حوزه بین‌الملل در دسترس دولت‌ها قرار دارد، مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری\*\*\*\*\* است که به عنوان دادگاه جهانی\*\*\*\*\* نیز شناخته شده است. دیوان در سال ۱۹۴۵ به عنوان رکن قضایی و اصلی سازمان ملل به وجود آمد و مقر آن در شهر لاهه\*\*\*\*\* قرار دارد.

صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری بر خلاف صلاحیت الزامی دادگاه‌های داخلی تماماً وابسته به توافق دولت‌ها است. بدین مفهوم که دیوان نمی‌تواند ابتدا به پرونده یک دولت رسیدگی کند مگر این که این دولت صلاحیت آن را پذیرفته باشد.

ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری شیوه‌هایی اصلی را پیش‌بینی کرده که از آن طریق یک دولت می‌تواند صلاحیت دیوان را به پذیرد که عبارتند از:

۱- از طریق ارجاع هر موضوع به دیوان توسط دولت‌ها

#- Negotiation

##- Enquiry

###- Mediation

####- Conciliation

#####- Arbitration

#####- Judicial Settlement

#####- Regional agencies

#####- International Court of Justice

#####- The Hague



۲- با قبول کلیه مسائلی که خصوصاً در منشور سازمان ملل و یا در عهدنامه‌ای معتبر به آن اشاره شده است.

۳- با اعلام صریح دولت‌ها در خصوص پذیرش صلاحیت دیوان خواه به طور مشروط یا غیرمشروط و در ارتباط با هر نوع اختلاف حقوقی مربوط به تفسیر عهدنامه‌ها، یا هر مسأله دیگر مربوط به حقوق بین‌الملل و یا با انجام هر عملی که نقض یک تعهد بین‌الملل محسوب می‌شود و نیز با قبول صلاحیت در مسایل مربوط به پرداخت غرامت.

مبحث صلاحیت مندرج در ذیل بند ۲ فوق اصولاً با زمینه حقوق بشر بسیار مرتبط است چرا که در بسیاری از میثاق‌های حقوق بشری صراحتاً قید گردیده: دولت‌ها اختلافات ناشی از عهدنامه‌ها را مستقیماً به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع کنند. از آن جمله می‌توان از میثاق کشتار عام، میثاق الغای بردگی، میثاق الغای کلیه اشکال تبعیض نژادی و میثاق الغای کلیه اشکال تبعیض آمیز در خصوص زنان، نام برد.

یک نمونه از اجرای صلاحیت مذکور در ذیل ماده (۲) ۳۶ در سال ۱۹۹۳ در زمان حمله بوسنی هرزه‌گوین علیه جمهوری فدرال یوگوسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) به وجود آمد. در این پرونده دادگاه دستور موقتی صادر کرد و طی آن از جمهوری فدرال یوگوسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) در خواست کرد با به کارگیری تمامی امکانات از ارتکاب نسل‌کشی و کشتار عام ممانعت به عمل آورد. این پرونده بر اساس ماده ۹ میثاق کشتار عام که به طرفین امکان می‌داد برای تأیید شرایط عهدنامه به دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه کنند، مطرح گردید. دیوان بین‌المللی دادگستری هرگز به مثابه دادگاه عالی برای تجدید نظر از آرای دستگاه‌های قضایی داخلی و بین‌المللی محسوب نمی‌گردد و صلاحیت رسیدگی به پرونده‌های کیفری فی ما بین دولت‌ها و اشخاص را ندارد و هم چنین تکلیفی ندارد از آرای صادر قبلی خود پیروی کند. به ویژه این که توانایی اجرای تصمیمات خود را نیز ندارد و باید برای اجرای تصمیمات و تنفیذ اقتدار خود به حسن نیت دولت‌ها متکی باشد. با این وجود ماده ۹۴ منشور سازمان ملل مقرر می‌دارد که اعضاء سازمان ملل متعهد هستند از کلیه تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری در هر پرونده‌ای که طرف آن هستند متابعت کرده و در صورت قصور طرف

دیگر حق دارد به شورای امنیت متوسل گردد و شورای امنیت نیز می‌تواند یا به اعلام توصیه‌نامه اقدام کند و یا برای اجرای آرای صادره از دیوان ناگزیر تصمیماتی اتخاذ کند. آنچه که به ویژه از منظر حقوق بشر از اهمیت فراوان برخوردار است این واقعیت است که به استناد ماده ۱۳۴ اساسنامه دیوان فقط دولت‌ها هستند که می‌توانند به عنوان طرفین پرونده به دیوان مراجعه کنند. به عبارت دیگر افراد و گروه‌ها هیچ‌گونه اهلیتی\* برای طرح پرونده در دیوان ندارد. البته باید موضوع اهلیت شکلی افراد را از این مسأله که آیا افراد تابع حقوق بین‌الملل هستند یا خیر متمایز کرد، چرا که اهلیت نداشتن لزوماً متضمن تأیید این دیدگاه نیست که افراد نتوانند تابع حقوق بین‌الملل باشند. مع هذا این موضوع که آیا سایر دولت‌ها این اهلیت را دارند که به نیابت و یا به حمایت از مردم یک کشور به خاطر نقض حقوق آنها در دیوان طرح دعوی کنند یا خیر، خود موضوع پرونده‌های متعددی گردیده است که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نظارت آفریقای جنوبی بر نامیبیا (آفریقای جنوب غربی سابق) در آن درگیر شد. در سال ۱۹۶۶ در پرونده آفریقای جنوب غربی\*\* دیوان این نظر را که دولت‌های ثالث دارای چنین حقی هستند، رد کرد. مع هذا چهار سال بعد در پرونده بارسلونا ترکشن\*\*\* دیوان با بیان این که در حقوق بین‌الملل به ویژه در ارتباط با تهاجم\*\*\*\* منع بردگی، کشتار عام و تبعیض نژادی دولت‌ها در برابر جامعه بین‌المللی به مثابه یک کل واحد مسؤول هستند اظهار نظر جدید و مشهوری ارایه کرد که به طور اساسی منجر به اصلاح این دیدگاه گردید.

جدای از دیوان بین‌المللی دادگستری، جامعه بین‌الملل برای اجرای قانون بین‌الملل در شرایط خاص، ساز و کارهای متعددی ایجاد کرده است. در سال ۱۹۹۳ سازمان ملل در ارتباط با یوگسلاوی سابق دادگاه کیفری بین‌المللی را به وجود آورد. سال بعد دادگاه جداگانه‌ای برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در رواندا\*\*\*\*\* تشکیل گردید. تجربه این دو دادگاه به شکل‌گیری و تدوین اساسنامه رم در خصوص دیوان کیفری

# - Standing

##- South west Afric

###- Barcelona traction

####- Aggression

#####- Rwanda

بین‌المللی\* (ICC) منجر شد که در ۱۸ جولای ۱۹۹۸ در کنفرانس دیپلماتیک رم تصویب گردید، به نحوی که شصت و شش کشور تا ۱۱ آوریل ۲۰۰۲ با تصویب عهدنامه‌ای اجرای اساسنامه رم را خواستار گردیدند.

بر خلاف دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی قصد ندارد اختلافات بین دولت‌ها را حل و فصل کند، بلکه به جای این کار در پی محاکمه افرادی است که از نظر بین‌المللی جنایات جدی مرتکب شده‌اند. صلاحیت دادگاه صرفاً رسیدگی به پرونده‌های کشتار عام، جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت است.

این جنایات به همان نحو که قبل از تشکیل دیوان در رویه‌های حقوق بین‌الملل وجود داشته به صراحت در اساسنامه مشخص گردیده است.

به علاوه صلاحیت دادگاه منحصر به رسیدگی به جنایاتی است که بعد از اجرا شدن اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی ارتکاب یافته است. سرانجام به موجب اصل «تکمیلی»<sup>##</sup> که در اساسنامه نیز گنجانده شده است دیوان کیفری بین‌المللی تنها در جایی صلاحیت می‌یابد که دادگاه‌های داخلی نخواهند و یا اصولاً قادر نباشند یک پرونده را مورد رسیدگی قرار دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

#- International Criminal Court

##- Complementarity principle